

درباره گراند سینما

ناصر زراعتی

اندر مضرات سینما توگراف

از سر اجبار است. سالن پر است از جمعیت. اتفاقاً تماشاگران خوش می‌خندند، بخصوص به لهجه ترکی انتظامی و لهجه رشتی آن یکی. اکنون چندروز است که فیلم را دیده‌ام، اما نمی‌دانم چه کنم. اگر بنویسم که به سردبیر بدقولی کرده‌ام، اگر بنویسم چه بنویسم؟

فیلم با تصاویری از شهر فرنگ آغاز می‌شود و بعد حمله قزاقها به مجلس است و صدای شهر فرنگی که زمینه تاریخی ارائه می‌دهد. به تماشاگر گفته می‌شود که مظفرالدین شاه "ریخ رحمت را سر کشیده" و محمد علی شاه

خوب بارها و بارها، آدم را سر کیف می‌آورد. اما گو فیلم خوب؟

از تو می‌خواهند که درباره فیلم "گراند سینما" بنویسی. در جشنواره پارسال، آن را ندیده‌ای. شنیده‌ای که جایزه بهترین بازیگر نقش اول مرد (عزت‌الله انتظامی) را گرفته است. وانگهی، انجمن منتقدان هم از بازی انتظامی در این فیلم تقدیر کرده است. اینکه فیلم درباره پیدایش سینما در ایران است و... خوب، وسوسه به ج... می‌افتد و قول می‌دهی.

اگر تا پایان فیلم در سالن می‌نشینی،

درباره "گراند سینما" چه می‌توان نوشت؟ اصلاً نوشتن در مورد چنین فیلمهایی ضرورت دارد؟ در صورت ضرورت، آیا از نوشتن فایده و اثری حاصل می‌شود؟ واقعا که چه؟

با خود عهد می‌کنی - که به خاطر دل خودت هم که شده - دیگر درباره فیلمهایی که از آنها خوشت نمی‌آید، چیزی ننویسی. فکر می‌کنی فیلم بد دیدن یکبار حال آدم را - در حین تماشا - خراب می‌کند و یکبار هم وقتی می‌نشینی و آن را مرور می‌کنی تا مطلبی درباره‌اش بنویسی. و آن وقت، نتیجه چه خواهد بود؟ هیچ... برعکس، دیدن فیلم



به جایش نشسته و به سرکوب مشروطه‌خواهان پرداخته. آنگاه دستگیری مشروطه‌چی هاست و استنطاق صاحب‌منصب قزاق از ایشان، روسی‌خان و دستیارش را یادستگاه سینما توگراف - اشتباهاً - دستگیر کرده‌اند. شلتاق و هارت و پورت صاحب‌منصب است و سرآخر آشنایی روسی‌خان با سرکرده قزاقهای روسی - لیاخوف - که باعث رهایی او و دستگاهش می‌شود.

خلاصه داستان را نمی‌خواهم بگویم. از یک سو، روسی‌خان است که عکاس مخصوص دربار قاجار بوده و عامل روسیه قزاقی است و از سوی دیگر آقاف (و مرتضایان) که عامل انگلیس‌اند. این دو عامل تصمیم گرفته‌اند صنعت جدیدالاختراع سینما توگراف را در تهران علم کنند. پشت پرده، توطئه و دسیسه امپریالیست‌ها خوابیده است. یک معلا نامی هم هست منور الفکر که او نیز بی‌خواهد سینما توگراف راه بیندازد و استدلالش این است که باید همراه قافله تمدن حرکت کرد. اما آقاف قزاق‌دهانی انقلابی با او موافق نیست؛ آخر کولتور فرنگی ضرورت بیشتر است! از سوی دیگر، آقاف فکر می‌کند اگر بتوانند ملاها را به سالن بیاورند، مردم هم از بی آنها به تماشای فیلم خواهند آمد. آقاف قزاق‌دهانی به معلا می‌گوید: "اگر مردم به سینما می‌آیندند، جای تعجب بود!" منتها هر سه سالن سینما همیشه پر از جمعیت است، آن هم چه جمعیتی! چه مردمی! چنان سریع و زود تحت تأثیر این صنعت و محتوای انحرافی آن قرار می‌گیرند که نگو و نپرس: اگر بازیگر سیگار بکشد، تماشاگران بلافاصله سیگارها و چیتها را جاق می‌کنند و توی سالن حالا دود نکن، کی دود نکن! اگر چهره زنی بر پرده ظاهر شود، همان تماشاگران بلافاصله فغان "آخ جون، چه خوشگله!" شان به آسمان می‌رود و به محض دیدن کتک‌کاری در فیلم، چنان ابلهانه به جان هم می‌افتند و به سرکوب هم می‌گویند که کارشان به دوستانخانه می‌کشد. از همه بازمه‌تر قضیه صاحب‌منصب قزاق است که اتفاقاً او هم لهجه بازمه ترکی دارد و با ابراز احساساتش - به حمایت از شخص مظلوم فیلم - گفتم همه را بالا می‌آورد!

در این فیلم، هرچه بخواهی هست. قسول انگلیس هست، کشیش دست‌نشانده هست، نقال قهوه‌خانه هست، حسرت از میان رفتن نقالی و پرده‌داری در قهوه‌خانه‌های سنتی هست، برجیده شدن پرده و اندوه نقال هست، بلافاصله - البته - جایگزینی پرده سینما به جای پرده نقالی هست و اتفاقاً توضیح دهنده داستان فیلم غربی با اصطلاحات شاهنامه‌خوانی نقال - پای پرده سینما - هم هست، آدم کوتوله هست، لهجه خارجی و ترکی و رشتی

و هندی و... هم هست، صحنه‌های جنگ و گریز و اسب‌سواری الکی هم هست، بز بزن هم هست، زن بد هم - البته یک‌فقره - هست، آدم انقلابی متعهد اسب‌سوار هم هست که آخرین حرف را می‌زند. (قرجه‌داغی به معلا - پس از پیروزی مشروطه‌طلبان و قرار آقاف و روسی‌خان و مصادره سینماهای آنان -): "شاید این سینما برای منورالفکرها بد نباشد، اما برای مردم مضر است، چون نزدیک به کولتور آنها نیست!"

به هر حال باید تماشاگر را خندانند. اگر نمی‌توان موقعیت کمیک به وجود آورد، دوبله و بازیگری (یا بیمزگی!) و تکه‌برانی و لهجه‌های ترکی و رشتی و هندی را که از ما نگرفته‌اند؟ گیرم که آدمی مثل آقاف با آن لهجه غلیظ تمام ضرب‌المثلهای فارسی را بداند، اما کلمات آنها را پس‌وپیش و عوضی به کار ببرد. یا دشنام همیشگی صاحب‌منصب قزاق "بلشویک" باشد، اگر چه به هنگام وقوع رویدادهای فیلم، هنوز نه بلشویکی درکار بوده و نه منشویکی! مهم نیست، حتی برای خنداندن تماشاگر می‌توان از آدمهای ناقص‌الخلقه و کوتوله هم استفاده کرد. کی به کی است؟ وقتی مظفرالدین شاه ریغ رحمت را سر می‌کشد، همه چیز مجاز است. کافی است چهارتا فحش به پادشاهان بدهی، سه‌تا شعار علیه امپریالیست‌ها جاشنی اثر کنی و همه قضایا را بیندازی گردن انگریزها و روسها، پنج‌شش‌تا ملوک و تیش و کتایه هم بار این منورالفکرهای جیره‌خوار کنی و یکی دو تا جمله قصار اخلاقی - مذهبی بگذاری توی دهن یک آدم ریشدار، و آن وقت با خیال راحت بتازی. بخصوص که کمی هم آب‌ورنگ صحنه - پردازی به کارت زده باشی، مشتکی وسایل عتیقه و یکی دو تا دکور چوبی مقوایی و چند دست لباس قدیمی! همین... حالا اگر شخصیتها مبهم بودند و نامشخص و پادروها، چه باک؟ اگر همه چیز و همه‌کس را به مسخره گرفته باشی، چه غم؟ اگر هر نمای فیلم ساز خودش را بزند و دروغ از یک برش صحیح در کار، مهم نیست. اگر در صحنه‌های زدوخورد و جنگ و جدال، معلوم نباشد کی علیه کی است و کی با کی می‌جنگد و اصلاً چرا می‌جنگد، چه اهمیتی دارد؟ همین که توانسته‌ای به کمک صنعت بی‌بدیل دوبله و وطنی ملت را به هر هر خندد بیندازی و سرآخر یکی دو شعار اخلاقی بدهی، کافی است. حتی جایزه هم می‌گیری.

واقعاً که... می‌توان عمری از صدقه‌سر سینما و تاریخ آن و فهرست کردن فیلمهای ایرانی - حتی مبتذلات فیلمقارسی - نان خورد و به آلاف والوف رسید و سرآخر، همان سینما را - یا درست‌تر بگویم کل سینما را از برادران لومیر گرفته تا ژرژ مله‌لیس و...

به لجن کشید و همه را از دم تیغ گذراند. به بهانه هواداری و حمایت از مردم، می‌توان بدترین توهینها را به آنها کرد و بدترین دشنامها را به ایشان داد.

فیلم "گراندسینما" هیچ چیز مثبت و به درد بخوری ندارد. دروغ از یک نمای خوب، دروغ از دوخط دیالوگ شسته و رفته، دروغ از یک شخصیت - که چه عرض کنم، یک تیپ - نسبتاً پذیرفتنی، دروغ از ایجاد یک موقعیت دراماتیک یا فضای واقعی...

اینگونه نوارهای متحرک رنگی ناطق شده به کمک موسیقی و صدای اکودار دوپلورهای باتجربه، بی‌دری سرهم بندی و روانه بازار می‌شود. دلان خوش است که سینمای وطنی متحول شده است، مدعی هستیم که اثری از ابتدال در فیلمها مان نیست. آیا ابتدال همان رقص و آوازه و قرقرها و لنگ و پاچه بیرون انداختن‌ها بود و بس؟ نبود اینگونه صحنه‌ها - در چنین فیلمهایی - از سر ناگزیری است. می‌گویند نه، چیزی نگویید تا ببینید صحنه‌های مغالزه روسی‌خان و عیال وزیر مختار و یا روابط خصوصی آقاف و همسر مربوطه را چگونه ارائه خواهند داد!

ارزانترین و آماده‌ترین تفریح مردم سینماست. چاره دیگری ندارند. این مردم خوراک می‌خواهند. این هم خوراکشان! خودشان و فرهنگ و لهجه‌شان را دست می‌اندزیم و خودشان را می‌خندانیم. بد است؟

باری، دور باطل همچنان ادامه دارد. سطحی‌گرایی سخت رایج است. نان به نرخ روز خوردن کار ساده‌ای است. مگر بیماریم که به عقب مسائل بپردازیم. تازه، مگر کار ساده‌ای است؟

همیشه انگار همین‌طور بوده و هست و خواهد بود. فکر می‌کنید "گراندسینما" را چند نفر دیده‌اند؟ تصور می‌کنید این مطلب نوشته شده با دلخوری و اندوه را چند نفر می‌خوانند؟ چه فایده؟ من فیلم قبلی حسن هدایت را سال گذشته از تلویزیون دیدم. این فیلمساز در "مهمانی خصوصی" اش هم همین‌طور بود. اگر حتی در کار سینمایی و ارائه تصویری و ساخت اثر یک گام جلوتر برمی‌داشت، باز جای امیدواری بود. اما تکرار همان ابتدالهای فرهنگی - به شکل و شیوه بز و برو - چه جای امیدواری باقی می‌گذارد؟

مثل اینکه بهتر است پشت دستمان را داغ کنیم و به دیدن چنین فیلمهایی ترویم. اگر هم خطا کردیم و رفتیم، همان دم در سینما آن را فراموش کنیم و دیگر بهش فکر نکنیم و درباره‌اش چیز ننویسیم که نه به درد دنیا مان می‌خورد و نه فایده‌ای برای آخرتمان دارد.